

یادبود

در گذشت هری کرشنن سورجیت از رهبران حزب کمونیست مارکسیست هند

آفتاب تموز در دهلی سوزنده است . یکی از این روز های سوزنده دهه هشتاد است و من در چنین روزی در مرکز شهر وعده ملاقاتی دارم . شخصی را که میخواهم ببینم از کفرابلیس درین شهر شناخته تر است : هری کرشنن سورجیت منشی حزب کمونیست مارکسیست هند .

دفتر او در یکی از شناخته ترین خیابان های هند و در یکی از ساختمانهای قرار دارد که به سبک معماری ویکتوریا در زمان سلطه ویسرای ساخته شده است . تقریبا همه ساختمانهای آن محل به دفاتر احزاب سراسری هند اختصاص یافته که خود فرهنگ شایسته سیاسی کشور را نماینده گی میکند .

در اتاق بی پیرایه و اما بانظم که برای مهمانان در نظر گرفته شده بود لحظاتی به تصاویر قهرمان ملی هند از آن جمله بگت سنگه و راجا مهندرا پرتاپ که هر دو نه [عضو حزب] کمونیست و نه [عضو حزب] مارکسیست بودند و اما تصاویر شان را به عنوان احترام آویخته بودند خیره شده و به فرهنگ والای سیاسی که مسلط بود افرین میگفتم ... مهماندار پیاله از شربت خوشرنگ و ذایقه هندی را که روح افزا خوانده می شود و در میان آن پارچه های قدو نیم قد یخ شناور بود بدستم داده بود ... هنوز جرعه بی از آن ننوشیده بودم که صدایی که مهماندار را مخاطب ساخته بود مرا به خود آورد :

— به مهمان ما چای بیاور ... افغانها مانند ما در گرما چای مینوشند !

وقتی سر برگردانیدم مرد مؤقری را در مقابل خودیافتیم. مردی در اوایل هفتاد ساله گی با چهره گرم و سرد روزگار دیده مردی با سرو وضعی که ما در وطن آنها را سردار جی میخوانیم!

بدون شک او سورجیت بود - مردی که من از او شنیده ولی هیچگاهی او را ندیده بودم. او دستش را به سویم دراز کرده و در کمال تعجب به من گفت:

شه راغلاست!

بلی اشتباه نکرده بودم با من به پشتو سخن میگفت!

با هم نشستیم و او هنوز به پشتو ادامه داده بود. این یک تعارف نبود و تا لحظاتی بعد که دیگر ادامه به پشتو برایش مشکل شده بود به این زبان با من حرف زد و بعد از آن به زبان فرنگی پیوست:

تعجب نکنید من زمانی بیشتر از این پشتو حرف زده میتوانستم ولی سالهاست تمرین نداشته ام گاه گاهی با شنکر* چندکلمه یی میگویم تا روزگار طلایی گذشته را به یاد بیاوریم... آخر ما بچه های پیشور استیم!

گرچه من در پیشور متولد نشده ام اما جوانی را در همانجا گذرانده ام... بعد ها خانواده ما به پنجاب نقل مکان کردند. ما در عصری در آنجا زنده گی میکردیم که مبارزه سرخپوشان جریان داشت. برای ما پاچا خان یک مدل بود حتی پیش از آنکه بدانیم او چه میگوید و چه میخواهد ما فریفته او بودیم. ما جوانان هم سن و سال میکوشیدیم از او تقلید کنیم مثلاً میخواستیم مانند او لباس بپوشیم... من از همان سالها کرباس میپوشم و تا حال آنرا ترک نکرده ام در سالهایی که به مارکسیسم هم روی آوردیم هنوز پاچا خان کماکان برای ما نمونه بوده است. بسیاری هندو ها و سک ها به او لقب گاندی سرحد داه بودند - ولی پدرم و بعد ها من به همان ساده گی او را پاچا خان مینامیم من تا حال او را به همین نام و در حضورش لا لا صاحب مینامم... نمیدانم این مبین چه چیزی است اما این را از

همانجا آموخته ام ... تا حال قدرت و صلاحیت بگو مگوی زیاد را در مقابلش نداریم ... وضع شنکر از من بدتر است ... وقتی با شنکر پشتو میگوید همه میدانیم که بر او عصبانی شده و او را شماتت میکند ... از این لحظه ها زیاد پیش آمده است ...

سورجیت سکوت میکند و پس از لحظات سکوت که معلوم است او را به دور دست های خیال تا نوجوانی های او و تا پشاور برده است ... به خود میآید و میگوید خوب از امروز بگوییم ...

و از امروز میگوییم . از مارکسیسم از هند از افغانستان . او شیفته افغانستان و از مدافعان سرسخت تحول طلبان افغان است ... او به افغانستان مسافرت کرد و در باره آن بارها نوشت . او حکومت دهلی را در قضیه افغانستان به دو رویی متهم کرد و از تحولات افغانستان بی باکانه دفاع کرد .

من نمیدانم چند بار او را دیده ام و با او گفتگو کرده ام . اما این برایم مسلم است که هر بار از مجالست او فیضی برده ام و چیزی آموخته ام .

سورجیت سال گذشته از کار روزانه دفتر سیاسی به علت کبر سن دوری گرفت اما نام و نشان او در کلیه تصامیم حزب کماکان و تا آخرین لحظه باقی بود .

او دگر در میان ما نیست اما یاد بود آن با کسانی که او را میشناختند پیوسته خواهد بود !

13082008

www.ayenda.org

* شنکر دیال شرما که بعداً به ریاست جمهوری هند رسید و به زبان پشتو تسلط داشت .